

🌱 مومن ممیز است، چنین گفت مصطفی

اکنون دهان ببند، که بی گفت مُرشدیم

غزل ۱۷۰۵ دیوان شمس از برنامه ۸۵۴ گنج حضور

مُرشد: ارشاد یافته

مُرشد: ارشاد کننده

هر دو مفهوم اینجا وارد است.

مصطفی یعنی نور برگزیده و کسی است که به این نور زنده شده و لقب حضرت رسول است؛ مومن کسی است که از جنس فضای گشوده شده است؛ چنین شخصی ممیز است یعنی قوه‌ی تمییز دارد و میداند چه موقع از جنس فضای گشوده است و چه موقع از جنس منِ ذهنی.

از خود میپرسم چرا این قوه‌ی تمییز در من بیدار نمی‌شود؟ و تنها لحظاتی کوتاه با من است؟

هر قوه‌ی ای در ما مانند تخم گیاهی است که با آب دادن متعهدانه و در معرض نور گذاشتنش رشد میکند، قوی میشود و ثبات می‌یابد.

پس مسئله تعهدی است لحظه به لحظه و متداوم.

اگر این لحظه گل زیبای هشیاری حضور را آبیاری نمی‌کنم لاجرم خار منِ ذهنی را که به آن عادت کرده ام آب می‌دهم!

آیا من لحظه به لحظه با گشودن فضا نشان میدهم که به قوه‌ی تمییز این فضای گشوده اطمینان دارم؟ یا قوه‌ی تشخیص منِ ذهنی را بیشتر قبول دارم؟

منِ ذهنی میگوید: تو باید زرنگ باشی، خصوصا در جامعه باید شش دانگ حواست را جمع کنی و گرنه سرت کلاه میگذارند!

آیا حواس جمع منِ ذهنی را به کار میبرم یا تمییز فضای گشوده را.

از آموزش های برنامه گنج حضور دریافته ام که هنگامی که از جنس منِ ذهنی هستم، طبق قانون جذب منِ های ذهنی را به خود جذب میکنم و نهایتا کارهایم به درد ختم می‌شود هر چند ظاهرا دارم موفق می‌شوم.

آیا نتایج زودگذر را انتخاب میکنم یا با باز کردن فضا نعره‌ی لا ضیر میزنم به تمام زرنگی های منِ ذهنی ام!

در مصرع دوم می‌خوانیم که هدایتگری و هدایت شونددگی ما هر دو با ذهن خاموش صورت می‌پذیرد. دهان بیند یعنی ذهننت را خاموش کن.

آیا با لحظه به لحظه خاموش کردن ذهنم در امور روزانه و بهره مند شدن از ذهنی ساده و پذیرا، گلِ هشیاری حضورم را آب میدهم؟

آیا هنگام خواندن ابیات مولانا و گوش دادن به برنامه گنج حضور و نوشتن پیغام معنوی ذهنم خاموش است؟ یا از فکری به فکر دیگر میپریم و قضاوت میکنم.

طی سالهایی که درس می‌خواندم، یاد گرفته بودم که اگر فهم مطلبی برایم سخت بود، به ذهنم فشار بیاورم تا حدی که حتی سرم داغ میکرد! و فکر میکردم روش درست همین است؛ حال میفهمم که چقدر در اشتباه بودم. اما ذهنم عادت کرده که تند تند فکر کند تا داغ کند؛ در صورتی که این برعکس فضاگشایی است!

حتی دانشمندان بسیار مشهور هم از شیوه خاموش کردن ذهنشان بهره می‌بردند. با از فکری به فکر دیگر پریدن هیچ خلاقیتی، حتی در امور دنیوی حاصل نمی‌شود؛ چه برسد به مطالب عرفانی.

گیرایی عمیق مطالب معنوی به شیوهی ذهنی نیست؛ همانطور که آقای شهبازی بارها فرموده اند ابیات را صدها بار تکرار کنیم، روی ابیات مراقبه کنیم؛

این نشان دهندهی این است که من برای افزودن دانسته هایم مولانا نمی‌خوانم؛ حتی این فهمیدنِ ذهنی تنها، می‌تواند خطرناک باشد و من را گمراه تر کند:

از خدا می خواه تا زین نکته ها

در نلغزی و رسی در منتها

زانکه از قرآن، بسی گمره شدند

زان رسن قومی درون چه شدند

مر رسن را نیست جرمی ای عنود

چون تو را سودای سربالا نبود

دفتر سوم مثنوی، ابیات ۴۲۰۹-۴۲۱۱

همچنین در غزل ۹۵۴ دیوان شمس در این ارتباط داریم:

بیافت کوزه‌ی زرین و آبِ بی حد خورد  
خموش باش که تا ز آب هم شکم ندرید

خطاب به ما است که کوزه‌ی زرین لطایف عرفانی را در ابیات مولانا و برنامه گنج حضور پیدا کرده ایم؛ از خوردن این آب به صورت ذهنی و مدام به دنبال ابیات جدید بودن که کار من ذهنی است پرهیزیم که شکممان دریده خواهد شد.

چون ذهن گنجایش فهم و درک این مطالب و به دست آوردن یک تصویر کلی را ندارد، لاجرم گیج می‌شویم و سودی نمی‌بریم که هیچ، با آن منیت بزرگی که پیدا کرده ایم و فکر «می‌دانم» بزرگ من ذهنی امان، همچون زاهدی که رنج بسیار دیده و نسیم فرح بخشی از طرف زندگی دریافت نکرده، که در برنامه های ۸۷۵ و ۸۷۶ قصه اش را خواندیم، مورد خشم خدا نیز قرار خواهیم گرفت.

پس فضا را باز کنیم و ذهن را خاموش تا تبدیل هشیاری در ما صورت بگیرد و ثبات یابد.

در غزل ۱۳۴۵ دیوان شمس مولانای عزیز می‌فرماید:

من ز راز خوشی او یکدو سخن خواهم گفت  
دل من دار دمی، ای دل تو بی غش و غل

دل او را داشتن و دلی بی غش و غل هر دو در فضای گشوده معنا می‌یابند و تجربه می‌شوند.

با سپاس فراوان، شیما